

قدرت گیری فقیهان و پی آمدهایش

دیدیم که آردشیر بابکان یک فقیه بلند پایه بود، و دولت در نظریه سیاسی او دارای دوتا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین، که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان آردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که معاون اول آردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی ریزی شد و یک دولت دینی پایه گذاری شد که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت.

با نهادن تاج توسط مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، سنت نوینی در سیاست ایران نهاده شد و مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی ترین مرجع دینی) آن را بر سر شاه می نهاد.

ما گزارش دقیقی از چه گونه‌گی برگزاری مراسم تاج گذاری شاهنشاهان ساسانی در دست نداریم، ولی به نظر می رسد که تاج را با تشریفات خاصی به ایوان خاص می آوردند، یک یک حاضران آن را می گرفتند و دست به دست می کردند تا با ترتیب ویژه‌ئی به مؤبدان مؤبد داده می شد و او آن را بر سر شاه می نهاد. یعنی، تاج به دست همه حاضران بر سر شاه نهاده شده بود، و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می یافت.

به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می داد.

در کتاب دین کرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با رعایا به عدل و مهربانی رفتار کند، و سائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

این بخشی از عبارتهای اوستای ساسانی است که در زمان آردشیر بابکان تدوین شد و بازتاب دهنده نظریه سیاسی او بود. خود آردشیر - چنان که دیدیم - به این رهنمود عمل کرد.

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در سلطنتِ اَرَدَشیرِ بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به‌همت اَرَدَشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ‌گران آئین مَزَدایسنه و اداره‌کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به نام طبقه مغان (فقاہت) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت.

متولیان دین اگر وارسته باشند می‌توانند که مریبان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در اثرگذاری بر توده‌ها دارند ممکن است که به سیاه‌کارترین انسانها تبدیل شوند.

متولیان دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به نوع دوم - یعنی به سیاه‌کاران - تبدیل می‌شوند؛ زیرا - چنان‌که در جای خود خواندیم - «فساد» خصیصه ذاتی قدرت سیاسی است، و متولی دین اگر آلوده به قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به فساد می‌گراید. فساد که متولیان دین در جامعه تولید می‌کنند بدنتیجه‌تر از فساد است که سیاست‌مردان به آن مبتلا استند. فساد متولیان دین جامعه را به تباهی می‌کشاند.

به علت خصیصه فاسدکنندگی که در قدرت سیاسی هست، به گونه‌ئی که هر انسانی که دارای اقتدار سیاسی شد به فساد می‌گراید، هرگاه دین به عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به گونه‌ئی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به ابزار بهره‌کشی خودشان از توده‌های عامی دین چسب و به ابزار ستم‌مبتنی بر فریب توده‌ها تبدیل می‌شده است.

طبقه نوپدید مغان که در زمان اَرَدَشیر بابکان به منظور نشر و تثبیت اخلاقیات برخاسته از دین مَزَدایسنه و آموزه‌های زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک طبقه نفوذناپذیر اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تار عنکبوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به جای آن که مریبان اخلاق ایرانیان باشند خودشان را صاحبان دین در کشور پنداشتند و بر آن شدند که خواسته‌های خودشان را به عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که طبق ترتیبات اَرَدَشیر در اختیار آذرگاهها قرار گرفته بود به فکر افتادند که با استفاده از این

فرصت تاریخی راه‌های درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که به‌عنوان گوناگون بخشهائی از درآمدشان را با خشنودی به‌آذرگاه - و در حقیقت به‌مغان - بپردازند.

مغان با شگردهای خاصی که ویژه متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی فریب‌کارانه از مردم عامی دین‌چسپ است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به‌آذرگاه تقدیم دارند. این درآمدها به‌جیب مغان می‌رفت و بر ثروت و قدرتشان می‌افزود.

دو نسل پس از آردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با توان و قدرتی بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت، و در موازات خاندان حکومت‌گر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود.

با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به‌دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و خشونت‌پرورترین و متعصب‌ترین مؤبد تاریخ ایران به‌نام کرتیر، امتیازات و اختیارات طبقه مغان به‌بیشترین حد خود در تاریخ ایران رسید؛ و چنان‌که کرتیر در نوشته‌اش - که پائین‌تر خواهیم خواند - تصریح کرده است، اقدامات دین‌گسترانه او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورده و همه راه‌های فعالیت در سراسر کشور را بر رویشان گشوده است.

اختلافات مذهبی مغان و آشنفتگی اوضاع سیاسی کشور

تلاشی که آردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مؤمنین مزدایسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد یک برآیند و از گونه را نیز به‌دنبال آورد، و قدرت‌گیری طبقه نوپدید مغان در کشور مشکلاتی را به‌دنبال آورد. پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکل‌های گوناگون ناهیدی و میتزایی و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛^۱ یک‌جا مغان

۱. توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین رابطه جزء با کل است. در درون هر کدام از دینها چند یا چندین مذهب شکل گرفته است که هر کدام خودش را اصل دین و مذهبی از

مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، یک‌جا مغان مذهب میتراپی دارای تسلط بودند. سپه‌داران و حاکمان نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویس از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود.

از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت تاریخی خویس - همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان پس از شاپور اول درصدد برآمد که باورهای مذهبی خودش را زیر نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلّی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چون که مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مردم آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و درصدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودررویی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهاتی پدید آمد که بر افکار حکومت‌گران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومت‌گران مناطق کشور دامن زد.

از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام در زمان سلطنت او در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مغان مذهب منطقه خویس قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد.

پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابه‌سامانی سیاسی راند که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد.

سپه‌داران رقیب و رهبران متنفسدیده مذاهب مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه به اختلافات دامن می‌زدند و به سوی مسیری آشتی‌ناپذیر و خطرناک به پیش می‌رفتند.

از نوشته کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاعهایی نیز در بی داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتواهای خشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

دیگر را انحراف از دین می‌شمارد. این امر در دین اسلام نیز به پیش آمده و چندین مذهب به وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام است و بقیه انحراف از اسلام است. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی اشکار می‌شود که ما سه مذهب بزرگ سنی و شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. این را نیز یادآوری کنم که برخی از نویسندگان ما به جای «دین» در نوشته‌شان واژه مذهب به کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می‌نویسند، که غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را در جای خودش به کار برد؛ مثلاً، دین اسلام، مذهب شیعه.

کرتیر، چنان‌که خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیرید و معلم مدرسهٔ دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤید شده، در زمان بهرام اول مؤید و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤیدان مؤید کل کشور شده است. سهمی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به‌صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به‌دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنان‌که در زمان بهرام دوم به‌تنها فقیه تصمیم‌گیرنده در امور دین و قضاء (یعنی به عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.

کرتیر یک فقیه خشنِ انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنا بر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از آموزه‌های زرتشت داشت. او که همهٔ باورهای خرافی مذهب خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیش‌برد هدفش (آن‌چه که او تقویت دین الهی می‌نامید) دست به‌خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به‌کلی با آموزه‌های زرتشت و با روحیهٔ فرهنگی مردم ایران در تعارض بود. او حتّاً بسیاری از رسوم دیرینهٔ مردم آذربایجان (آذرباییکها) که با آموزه‌های زرتشت تعارض داشت را نیز به‌عنوان آموزه‌های دینی ترویج کرد.^۱

او دو سنگ‌نوشته از اقدامات خودش به‌یادگار نهاده که دربارهٔ اقدامات دین‌گسترانه‌اش دادِ سخن داده است. در نوشته‌اش در استخر (نقش رستم) کارهایی که برای تحکیم دین بهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار یادآور می‌شود که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروههای بسیاری از مغان را به‌خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به‌راه درست درآورده، و نیز

۱. شباهت شگفتی میان کرتیر زمان بهرام دوم ساسانی و ملامحمدباقر مجلسی لبنانی زمان شاه عباس دوم صفوی می‌توان یافت؛ با این تفاوت که کرتیر ایرانی بود و مجلسی بیگانه بود و همراه پدرش برای تبلیغ مذهب به‌ایران آمده در دربار شاه صفوی منزلت یافته بود تا رسید به‌آنجا که رسید و تبدیل به‌نخستین تصمیم‌گیر برای دین و مذهب برای ایرانیان شد و شیعه‌سازیه‌ها کرد بسیار. اسلامی که او در ایران ترویج کرد از جنبه‌های بسیاری با اسلام محمدی و علوی تفاوت‌های اساسی داشت.

خواتک‌دَس - یعنی ازدواج درون‌خاندانی - را در طبقهٔ مغان تشویق و ترویج کرده است.^۱ او در این سنگ‌نوشته نه تنها از سرکوب سران آئین مانی و ستیزه با مذاهب مزدایسنه بل که از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و انحصارگرایانهٔ دینی یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است که در دنبال نابود کردن همهٔ ادیان و مذاهب غیر از دین و مذهب خودش است.

مذهب او برآمده از دین کهن مغان آذربایجانی است (مذهب آذری)، و او سنتها و آداب و رسوم مذهب خودش را آموزه‌های زرتشت می‌پندارد. در سنگ‌نبشتهٔ او در استخر که به‌املائی او توسط دبیرش «بُختک» نگاشته شده چنین دادِ سخن داده شده است:

من، کرتیر، مؤبدان مؤبد، توفیق یافتم که به ایزدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم... به سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به‌دین و شاهنشاه خدمت کردم. به عنایت ایزدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگون کارهای بزرگ و ارجمندی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به‌توسط من آذرگاههای بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغان بسیاری به سعادتِ خدمت به‌دین نائل آمدند. آهورمزدا و ایزدان از اقدامات من خشنود شدند، و اهریمن و دیوها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به خاطر خدمتهای بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه ایزدان و ما مایهٔ خشنودی است. همچنان به اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده؛ خانهٔ دین باید که عظیم و باشکوه ساخته شود». در فرمان‌نامهٔ درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به‌سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیربد کرتیر» به‌من داده شد.

۱. خواتک‌دَس که شکل امروزی‌نش «دست‌خویش» است را به‌عربی «صلهٔ رحم» گوئیم. در سخن از شاپور اول دربارهٔ این رسم سخنی داشتیم. این واژه که معنای فقهپیش «ازدواج درون‌خاندان» است را ایران‌شناسان غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند که البته نادرست است. محارم در فقه یهودی و اسلامی به‌کسانی گفته می‌شود که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی حرام است. در ایران باستان نکاح درون‌خاندانی تشویق می‌شد تا نسلها پاک بمانند. کرتیر با تشویق این‌گونه ازدواجها در درون طبقهٔ مغان می‌خواست که خون هیچ‌کدام از طبقات دیگر جامعهٔ ایران در این طبقه وجود نداشته باشد و خون مغان به‌عنوان «اهل بیت طاهرین» پاک بماند.

چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان بریست پسرش هرمزد به سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبه دینی را به من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به من اختیار داد که به دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمَزدا» به من داد. من در سراسر کشور به خدمت دین مشغول شدم، آذر ورهران را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغان بسیاری را به سعادتِ خدمت به دین نائل کردم. آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به خدمت آنها گماشته شدند.

چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران (بهرام) پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه ورهران نیز افتخار بزرگی به من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به سعادتِ خدمت به دین نائل شدند. در فرمان‌نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه ورهران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمَزدا» به من داده شد.

چون شاهنشاه ورهران رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران پور ورهران (بهرام دوم) به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک‌دل و نیک‌اندیش و بسیار درست‌کار است. او به عنایت اهورمَزدا و ایزدان و به خاطر سعادتِ ابدیِ خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به من اختیار داد که همچنان در خدمتِ نشرِ دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه که تا زمان او داشتم را به من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به من واگذار کرد، ریاستِ آذرگاهِ بخ‌دختِ اناهیتَه یعنی آذرگاهِ اَرَدَشیر در استخر را به من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» را به من عطا کرد...

خدماتی که من در زمان چند شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمَزدا و ایزدان برای تقویت دین مَزدا یسنَه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنینِ مَزدا یسن شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمتِ خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگانِ نیکِ اهورمَزدا بیش از پیش کمر همت بریستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگانِ نیکِ اهورمَزدا را شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و

آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و وسوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیت‌های یهودان، شَمنان، برهمنان، نستوریان، مسیحیان، صابیان، و زندیگان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هاشان ورچیده شدند.

کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا شد، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به‌دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پور ورهران در فرمان‌نامه شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» به‌من عطا کرد.

از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امش‌سپنتان و به‌خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با دشواریهای بزرگی روبه‌رو شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم.

به‌فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر آنتیوخیه در کشور سوریه، در سرزمینهای فراسوی سوریه در شهر طرسوس در کشور کیلیکیه و سرزمینهای فراسوی کیلیکیه در شهر قیصریه، و از کشور کتپتوگ تا گلاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بالسکان تا دربند الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود.

من جلو تاراج‌گری و تخریب را گرفتم، دست غارت‌گران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه کسانی غارت کرده بودند را بازگرفتم و به صاحبانشان باز دادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم.

من دین مزدایسنه را که دین حق است در سراسر کشور نشر دادم، خراب‌کاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به‌راه درست باز آوردم.

من، به‌عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر ورهران را در همه‌جای کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به‌خدمت آذرگاهها گماشتم.

بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی) برگزار شد. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به‌ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموزه‌های دیوها پیروی می‌کردند، ولی در اثر تلاشهای پی‌گیری من دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند.

مراسم صدقه‌دهی و خیراتِ عامه و دیگر مراسم دینی به‌آن‌گونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به‌یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور لقب «کرتیر، معلمِ مدرسهٔ مغان» به من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه ورهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا» شدم، و در زمان ورهران پور ورهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستندهٔ نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستندهٔ اهورمَزدا و ایزدانِ ایرانیان. در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجب او تأکید می‌کند که هر که نیکوکار باشد به‌بهشت و هر که بدکار باشد به‌دوزخ خواهد رفت؛ ولی دربارهٔ خودش چنان نوشته است که به‌یقین می‌داند که اهل بهشت است. او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به‌کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک‌مغزِ سخت‌گیرِ متعصب می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارد که هر ایرانی نیک‌اندیشی را از او متنفر می‌کند.

مشخص است که مغانِ ایرانی در زمان این فقیه متعصبِ خشک‌اندیش با تعصب و دگرستیزی آشنا شدند، و نسبت به ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میانشان رواج یافت که به‌کلی با سنت‌های دیرینه و فرهنگِ مداراگرای ایرانیان بیگانه بود.

با قدرت‌گیری این فقیه خشک‌سرِ آذربایجانی که به‌بیماریِ خودپیمایی گرفتار آمده بود و خودش را ولیِ امرِ تامَّ‌الِإِخْتِیَارِ مؤمنانِ مَزْدَایَسَنَه می‌پنداشت، هدف خیرخواهانه‌ئی که آردشیر بابکان از تشکیل طبقهٔ مغان در نظر داشت به‌ضدِ خودش تبدیل شد.

چنان‌که از نوشته‌های کرتیر دیدیم، با قدرت‌گیری کرتیر برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاستِ فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیرِ خودی بروز یافت. هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیهٔ سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشان‌شاه که ولی‌عهد و تا آن زمان شاهِ ناحیهٔ کابل و قندهار بود با لقب بهرام دوم بر جایش نشست.

کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشت‌های آهنین به جنگ نافرمانان برخیزد. چنان‌که در نوشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان بهرام دوم بود. شیوه‌های خشک مغزانه و دگرستیزانه او مخالفت سپه‌داران و مغان مذاهب دیگر دین مزدایسنه را برانگیخت. نیک‌اندیشان ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه بدانندیش و خودخواه و قدرت‌پرست نداشتند.

در پی اوج‌گیری نارضایتی از سیاست‌های کرتیر، هرمز سیگان‌شاه - شاه سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت بخشی از مغان و سپه‌داران در صدد دستیابی به تاج و تخت برآمد، و نرسی پسر شاپور نیز که در زمان شاپور اول حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش به‌کنار زده شده بود نیز در صدد دستیابی به تاج و تخت بود. هر دوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهب مهرورز و انسانی می‌ترسند داشتند.

بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به‌پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد.

ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به‌کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت و به برخی آشوبها و نابه‌سامانیها در کشور انجامید. عوامل همه این آشوبها - تا اندازه بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپه‌داران مناطق خویش را هم برضد سیاست‌های کشورداری شاهنشاه و هم به رویارویی مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

لذا، در نتیجه شیوه دین‌گستری کرتیر، در میان پیروان مذاهب سه‌گانه دین مزدایسنه اختلافات مذهبی که در سنت ایرانیان سابقه نداشت نیز پدید آمد و کشور را با خطر جدی ناشی از اختلافات مذهبی روبه‌رو کرد.

از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت‌بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را دیگر باره به راه انداخت.

شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومت‌گر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر

رخدادی که در ایران به‌پیش می‌آمد استفاده کرده مرزهای غربی کشور ساسانی و سرزمینهای اطراف فرات شمالی و میانی را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به‌بخشی از اقتدارطلبان ارمنستان وعدهٔ حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند.

رقیبان قدرت در ارمنستان برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به‌بهانهٔ حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان، از راه آمیدا به درون میان‌رودان لشکر کشید و حران و نصیبین را به اشغال سپاهیان داد.

بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیر ساخته بود، و به سبب محرومیت از حمایت بخش بزرگی از سپه‌داران کشور و ناتوانی ارتش توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از شکستی در غرب میان‌رودان از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ م منعقد شد سرزمینهای ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد.

تلاشهای دو‌یست‌سالهٔ رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکستهای سخت و کشته شدن امپراتورانشان انجامیده بود، اکنون به برکت شیوه‌های غلط و خشونت‌آمیز و تفرقه‌افکن کرتیر و شاه پیرو او و اختلافات مذهبی دستگاههای مغان اقتدارطلب کشور به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغان پیرو او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشان بر جا نهاده؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگارهٔ آردشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ‌کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیر مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به‌شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به‌گونهٔ دیگری تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در اینجا ایزد آذر (ایزد برتر مغان آذربایجان) جای فره‌وشی را گرفته باشد. ولی از حضور نماد ایزد آذر نیز در این نگاره خبری نیست.

در سنگ‌نگارهٔ استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی همانند تاج شاپور اول، سوار بر اسب و شمشیر به‌دست، در میان مؤبدان مؤبد و اعضای

خانواده خودش (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نگاره، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبد دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند.

در سنگ‌نگاره بی‌شاپور، بهرام دوم حکایت پیروزی‌اش در یکی از جنگ‌ها - که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد - را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمان‌ده اسیرشده شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است.

بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزه ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در نبرد است؛ هر دو سوار بر اسب‌اند، اسب‌هاشان در حال تاختن به یکدیگر استند و گردن به‌گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهاشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند.

بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با بهیاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکست بزرگ ارتش ایران از رومیان متجاوز داشته‌اند را نماند و گزارش نادرست برای تاریخ برجا نهند.

بهرام دوم در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در محافل دینی و سیاسی کشور جریان داشت ۱۶ سال شاهی کرد و در سال ۲۹۲ از دنیا رفت و پسرش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به‌جایش نشست.

اما این بهرام نیز با رقابتهائی روبه‌رو شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول برضد او به‌پا خاست.

این نرسی که از حمایت مغان مذهب ناهیدی برخوردار بود از مدت‌ها پیشتر پیوسته در صدد دست‌یابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله یک‌چند هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانه سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی‌دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است).

بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هائی که از او برجا مانده است برمی‌آید که چندی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است.

این رخدادها نشان‌گر از هم‌پاشیدگی کشور در اثر سیاستهای مذهبی کرتیر است که در صدد نابود کردن مذاهب دیگر ایرانی و همه‌گیر کردن مغان آذربایجان بوده

است.

در زمان سلطنتِ نرسی از کتریر خبری نیست. نرسی نقشی از خودش در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت آردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بَغ‌دخت آناهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشان‌گر آن است که او با حمایت آن بخش از مغان که پیرو مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هایی برای تسلط بخشیدن به مذهب خودشان زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند.

قیصران روم که از سده نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراث‌داران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات مغان بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند.

مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشانده رومیان - که نامش آتردات (تلفظ نوینش آذرداد) و لقبش اشک سوم بود - را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به حمایت مردم ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی - شامل شهبانویس که نامش را ارسان نوشته‌اند - به دست گالیریوس افتاد.

نرسی پس از آن مجبور به مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان که بین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به رسمیت شناخت.

اترداد نیز پس از آن به سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با مخالفت برادر و عموزادگانش روبه‌رو بود، و دربار ایران در زمان او به نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به جایش نشست.

این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع کردند که عربها او را کشته‌اند.

آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین پدر شده بود نیز پس از چند ماه ترور شد. به دنبال این رخدادها سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود

نداشت که پا به میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارطلبان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان غربی و آمیدا و حرّان و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی میان‌رودان را خطر رومیان تهدید می‌کرد.

پس از آذرنرسی مغان و سپه‌داران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف افتاده بودند که نتوانستند بر سر تعیین کسی برای جانشینی او اتفاق نظر یابند. چند ماهی از سال ۳۱۰ م کشور بی‌شاهنشاه بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق کرد که به‌درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آن‌که هردو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مزدایسنه، خصومت می‌ورزیدند.

در همین فاصله زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیهای آرامی‌نشین غرب و جنوب عراق آزارهایی به وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که عربها را از منطقه براند. هرگز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند به‌درون عربستان بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نه‌آورد.

در اواخر رخدادهای یادشده یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به‌نام آذریپاد مِه‌راسپند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی‌کرتیر رسیده بود.

خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود نه تنها موجودیت کشور بل که امتیازات و حتّاً موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان جدی و بزرگ بود که برای همگان محسوس شد و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی‌ئی که خودشان درست کرده بودند افکند.

سرانجام باتدبیر شایسته‌ئی که آذریپاد مِه‌راسپند اندیشید مغان و سپه‌داران برآن شدند که به‌نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در اداره کشور دست یابند.

از آنجا که در آن هنگام هرکدام از مدعیان سلطنت به‌یکی از جناحهای مذهبی وابسته بود، سران دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یکی را به‌عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق رفت که کشور را یک

شورای متشکل از سپه‌داران و مغان اداره کند.

به دنبال این هماهنگی سیاسی^۱ یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهبدان تشکیل شد که ریاست آن را آذریاد مِهراِسپَند برعهده گرفت. در این شورا تصمیم گرفته شد که نوزادِ هرمز دوم را شاه بنامند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانوی هرمز - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند (سال ۳۱۰ م).

اما این تصمیم در خاندانِ ساسانی با موافقتِ همگان روبه‌رو نشد. یکی از پسران هرمز دوم که مدعیِ جانشینیِ پدرش بود در جنگ شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در این راه شکست یافته دست‌گیر و زندانی شد. از این زمان برای چند سال آینده مغان و سپه‌داران که شورای سلطنت تشکیل داده بودند همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند.

فاصلهٔ میان مرگ بهرام اول تا سال ۳۱۰ که شورای سلطنت تشکیل شد دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقهاتی در ایران» دانست که به برکتِ آن کشور در آشوب شد، و دولت به نهایت ضعف رسید.

اگر کرتیر همهٔ توان خویش را در راه ذوب کردنِ مذاهب ایرانی در مذهبِ خودش به‌کار گرفته بود و نتیجهٔ اقداماتش ایجاد تفرقه و اختلاف در میان پیروان مذاهب ایرانی و ضعفِ دولت شده بود، آذریاد مِهراِسپَند با حمایتی که از سپهبدان کسب کرد، برخلاف کرتیر، همهٔ توانش را در راه ایجاد همدلی در میان سرانِ مذاهب مزدایسنه به‌کار برد و کوشید که روحیهٔ مداراگر ایرانی را به میان مغان برگرداند.

مغانِ مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور بر بادده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور بازگشت به شیوه‌های کشورداریِ دوران اَرَدَشیر بابکان و شاپور اول است. این همدلی با تدبیرهای خیرخواهانه و کارآمدِ آذریاد مِهراِسپَند ایجاد شده بود. اکنون آذریاد بر آن شد که با یک تدبیرِ کارآمدِ دیگر توافق مغانِ مذاهبِ مزدایسنه را برای وحدتِ کامل بخشیدن به دین مزدایسنه و از میان بردنِ هرگونه اختلاف مذهبی را به دست آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به تدبیر شایستهٔ آذریاد مِهراِسپَند به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد.

مؤبدان بلندپایه به دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی کشور برپا داده را به کنار نهند، و دست به هم دهند و کشور را به شکوه دوران آردشیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای مذهب مغان

چون که پاس‌داری از آئین مزدایسنه سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیرشده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیت مهم را نیز آذریاد مهراسپند بر دوش خودش گرفت.

پیش از این دیدیم که مؤبد تن‌سر به فرمان آردشیر بابکان نسخه‌های پراکنده جزوه‌های اوستا که نزد برخی مغان و هیربدان نگاه‌داری می‌شد را از نقاط گوناگون کشور گردآوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی اوستا تهیه کرد. از روی این نسخه چندین نسخه تهیه شده به مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی در سیستان و خراسان و خوارزم و تپورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان برای تعلیم دین بود.

نسخه تن‌سر به چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده و متروک‌مانده اوستا بود که به هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر باورها و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیر خودش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای مردم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب مزدایسنه بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقه خودش آنرا تفسیر و تأویل می‌کرد.^۱ بعلاوه چون که سیاستهای تفرقه‌افکنانه مؤبد کرتیر با مغان ایران کاری کرده بود که فقیهان هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش به عنوان دین

۱. موضوع اختلاف مذهبی در زمان آردشیر بابکان نیز به پیش آمد و سبب بروز اختلاف نظرهایی میان مؤبدان تپورستان با آردشیر شد، که جلوه‌ئی از آن در سند معروف به نامه تن‌سر بازتاب یافته است.

رسمی بودند، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی آموزه‌های مذاهب آذری، ناهیدی، و میتراپی بود، و به آنها رنگ آموزه‌های زرتشت داده شده بود.

در نتیجه این رخداد بی‌سابقه، مغان مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به صف‌آرایی درآمده بودند. این صف‌آرایی به نوبه خود به درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنان‌که گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت و مصیبت‌های ناشی از آن را به دنبال آورد.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به‌تدبیر آذریاد مهرانسپند و نیروی برخی از سپه‌داران خیرخواه در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلی یافت. آذریاد مهرانسپند در مقام ریاست عالی‌دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور در آینده شاهد بروز اختلافات مذهبی شبیه دوران کرتیر نباشد. او از رخداد‌های دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به وحدت برسند و یک دین همگانی که همه مذاهب را در یک بوته گرد آورد در کشور شکل بگیرد.

شاید اتخاذ لقب آذریاد مهرانسپند، که نشان‌گر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذری و میتراپی - در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواست که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام و لقب او نشان می‌دهد که از همان قبیله کهن آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او در صدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکام عبادی اوستای بازتدوین شده به ریاست او بازتاب‌دهنده احکام عبادی مذهب مغان آذربایجان بود، و با پاک‌دین مزدایسنه فاصله آشکار و چشم‌گیری داشت.

او پس از به‌دست آوردن همدلی همه مؤبدان کشور، هیأت خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلندپایه‌ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفه این هیأت تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت می‌توان گفت که وظیفه این هیأت تهیه تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی،

میتراایی) را وحدت بخشید و اختلافات مذهبی را از میان ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند.

این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مؤبدان وجود نداشت، و می‌بایست به هر بهائی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت و امور کشور سر و سامان می‌گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی کار بر سر تفسیر بندهائی از اوستا چنان دشوار می‌شد که فقیهان با نوعی بن‌بست اختلاف‌انگیز مواجه می‌شدند. هرکدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میتراایی، برآن بودند که آموزه‌های مذهب خودشان را به‌عنوان آموزه‌های زرتشت در اوستا جای دهند. بسیاری از عقاید و باورهای که برخی از مؤبدان ارائه می‌کردند برای برخی دیگر پذیرفتنی نبود و بر سر اینها جدالهای لفظی برپا می‌شد. برخی از متون مذهبی موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی‌توانست مورد اتفاق همگان قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به‌نظر می‌رسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آن‌که این موضوع را به‌ذهنمان نزدیک‌تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب متعارض مسلط اسلامی در زمان ما) چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن‌را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می‌گوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچ‌کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی است نمی‌توانند که در این‌راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و می‌توان آن‌را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ)؛ فقهای هرکدام از این دو مذهب اسلامی قرآن را به‌تناسب باورهای مذهبی خودشان تأویل می‌کنند. بر سر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه ژرف‌تر است. هرکدام از شیعه و سنی به‌تنها آیه‌ئی که در قرآن درباره چه‌گونگی وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هرکدام به‌گونه‌ئی وضو می‌گیرند که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار می‌رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هرکدام به‌نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند.

بر سر اوقات نماز نیز اختلاف به همین گونه است؛ زیرا شیعه سه وقت اذان می‌گوید و سه وقت نماز می‌خواند، و سنی پنج وقت اذان می‌گوید و پنج وقت نماز می‌خواند. حتّا در چه‌گونگی نماز خواندن نیز اختلاف شدید هست. از این رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این امر یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ‌کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هرکدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید که نمازش را قضا کند. این از آن رو است که وقتی پیش نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنان که گفتیم، وضوی هرکدام از سنی و شیعه به نظر طرف دیگر باطل است.

تلاشهای همه مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو سده اخیر می‌خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می‌گفته‌اند که شیعه باید به نفع باورهای سنیان از پاره‌ئی از باورهاشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می‌خواسته‌اند که سنیان تابع فقه شیعه (آنچه که فقه اهل بیت می‌نامند) شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچ‌کدام از دو طرف حاضر نمی‌شده و نمی‌توانست که به خاطر دست‌یابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشد.

همه حوزه‌های فقهی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌گویند و هرکدام با یقین به درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز می‌دارد که مذهب او تنها «مذهب حق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید که از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آن است که هرکدام از حوزه‌های فقهاتی در هرکدام از این دو اسلام متعارض با مطلق قرار دادن این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعه عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به راه درست (به مذهب ما) باز آیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب درصدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل

به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند (کاری که هم اکنون مدارس قدیمه موسوم به حوزه علمیه در قم درباره متون اسلامی غیر شیعی می‌کنند). تلقین‌هایی که رهبران هرکدام از مذاهب به خودشان می‌کنند مزید بر علت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد.

عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵ خ) در کتاب معروفش «الفرق بین الفرق» پس از آن که کلیه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب خودش) را با دلائل و براهین می‌کوبد و ثابت می‌کند که همه برباطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقه ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنت و جماعت» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید که این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقه ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) استند و دیگران همه برباطل استند.

زمانی به پیشنهاد جامع‌الازهر و شیخ شلتوت - رئیس وقت‌الازهر - موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام دارالتقریب (یعنی مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقه‌ای مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون که هرکدام از فقهای که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هایی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنیان باید که از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به جایی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت.

امروز «حنبلی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «حنبلی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. حنبلی‌ها که در ایران «وهابی» نامیده می‌شوند همه مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و نوترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب حنبلی است سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همه تلاشش بر آن است که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - به خیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران خودمان نیز جماعتی وجود دارد که شیعه

سنی ستیز است و به‌همه سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنان‌که می‌دانیم در زمان مادها فقیه ایرانی اهل سنت در درون ایران و نیز گریخته به پاکستان توسط جوخه‌های ترور مخفی این گروه ضدسنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقه‌های سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همه سنیان ایران - به خیال اینها - مسلمان و شیعه شوند.

طالبان حاکم بر افغانستان با شیعیان سرستیز دارند، و متقابلاً فقه‌های شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید می‌کنند. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی درباره مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی که هر دو اهل تشیع جعفری استند نیز در حد تکفیر متقابل اعلان شده است؛ و چنان‌که می‌دانیم، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی حاکم بر کشورمان مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند.

اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سده سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقیهان تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت.

امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعه دوازده امامی؛ دیگر اسلام شیعه اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ‌کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سر‌سازگاری ندارد و نخواهد داشت؛ و هرکدام در آرزوی نابود کردن اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش است.

ولی هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌های تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت؛ چنان‌که شیعیان ولایی (پیروان ولایت فقیه) در ایران با شیعیان غیر ولایی که ولایت فقیه را بدعت و انحراف از تشیع می‌شمارند مخالفتی در حد آرزوی نابود کردن آنها را دارند، و چون که قدرت سیاسی در دستشان است در این سالهای اخیر چند فقیه شیعه را نابود و چند تن را نیز خانه‌نشین کرده‌اند.

هرکدام از پیروان مذهبهای متنازع اسلامی متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را چندان عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آن‌که شخصیت پرقدرتی همچون آذریاد مِه‌راسپند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیه‌دراز را از آن‌رو آوردم تا وضعیتی که در پایان سده سوم و دهه آغازین سده چهارم مسیحی در کشورمان گریبان‌گیر مغانِ مذاهب مزدایسنه بود را تفسیر و به ذهن خواننده نزدیک کرده باشم. مغانِ متولی سه‌مذهب مزدایسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند که اکنون فقیهان متولی مذاهب متنازع اسلامی دارند.

آذریاد مِه‌راسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آن‌که بر سر تفسیرها همدلی به دست آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همگان تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان برگزیدند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر پنداشته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت. مغان عضو هیأت به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که درباره مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود.^۱

اردوی راج به اعتکاف نشست و مغان هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان بر سر متن یا موضوعی با بن‌بستی روبه‌رو می‌شد آن‌را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن‌را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حالت دعا و خلسه و نیایش او به جهان ملکوت فره‌وشیها سفر می‌کرد حل مسئله را در رؤیایش از فره‌وشی زرتشت در عالم فره‌وشیها دریافت می‌کرد و پاسخ درست را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها

بر طبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگرد بسیار ماهرانه که یکی از ترفندهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به‌کرسی نشاندن سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت، بخردانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به‌داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از میان می‌برد و سبب می‌شد که آنها پیشینه باورها و آداب و رسوم و آئینهای مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان آموزه‌های زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

متنی که به‌این ترتیب در خلال چند سال تدوین و زَندِ اوستا (تفسیر اوستا) نام گرفت در برگیرنده همه مذاهب ایرانی بود؛ بعلاوه کلیه اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این متن گردآوری شده بود. بخشی از این متن نیز داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل‌ماد بود که در اوستای زمان مادها تدوین شده بود. این متن بزرگ که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و دانش‌وران و تاریخ‌شناسان و پزشکان و ریاضی‌دانان و ادیبان تدوین شد دائرة المعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتا فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را در بر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این کتاب بزرگ به تعبیری دانش‌نامه بزرگ ایرانیان بود که برای سه سده آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی در سراسر کشور قرار گرفت.

البته فقط بخشی از این کتاب بزرگ را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتهی زرتشت بود که به‌آن سبب که همه مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی از بر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمان مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگان تفسیر و تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیه معتقدات و آئینهای ایرانیان، از آذری گرفته تا میتراپی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همان‌گونه که اوستای دوران هخامنشی پس از لشکرکشی اسکندر نابود شد، اوستای ساسانی نیز پس از سلطه عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هایی از آن که در دست

مؤبدان مانده بود در زمان هارون و مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به نام دین‌گرد گردآوری شد؛ ولی یک نسخه از بخشی از اوستای ساسانی نیز در کاوشهای اخیر در پارس به دست آمده است که بخش کوچکی از آن اوستای بزرگ است. این نسخه ناقص از اوستا برای پژوهش‌گران تاریخ دین ایرانی از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است. مسعودی نوشته که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین‌دبیره» نامیده می‌شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا است، و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.^۱ منظور مسعودی از اوستا همین دین‌گرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است.

از ۲۱ نسک دین‌گرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و نسک‌های ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است.

بخش تاریخ داستانی اوستای ساسانی که بازمانده روزگاران دیرینه و روزگارِ مادها بود و در اوستای ساسانی گنجانده شد نیز در اوائل خلافت عباسی توسط ایرانیان بازنویسی شد، سپس بر مبنای آن چند شاهنامه به زبان پارسی تألیف شد. آن متون بازنویسی شده و آن شاهنامه‌ها نیز در دوره‌های بعدی که ایران به دست تورکان مهاجم افتاد از میان رفته است، و از میان آنها شاهنامه فردوسی که آخرینشان بوده برای ما مانده است.

اردوی راج‌نامه، اخلاق‌نامهٔ مزدایسنان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردوی راج در راه ایجاد وحدت نظر بر سر تفسیر اوستا به کار برد را از نظر می‌گذرانیم متوجه می‌شویم که او یک مؤبد مزدایسن حقیقی و آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ‌گر مدارا با عقاید غیر خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به آموزه‌های اصلی زرتشت که همانا احترام به همهٔ ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافات کند که تا کنون گرفتارش بوده‌اند؛ و این را در کتابچهٔ موسوم به اردوی راج‌نامه می‌بینیم.

داستان معراج روح اردوی راج به عالم فره‌وشیها به همراهی و راهنماییِ سروش مقدس و دیدار او از عالم فره‌وشی و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهدهٔ عرش و کرسی و ملکوت

۱. التنبیه والاشراف، ۹۶.

آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی تحریر شد که اردوی‌راج‌نامه (کتاب اردوی‌راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایت‌های سفر روحانیش به عالم فره‌وشی به شیوه دل‌چسپی نگاشته شده است.

اردوی‌راج‌نامه در حقیقت خویش اخلاق‌نامه دین مزدایسنه است که در اوائل سلطنت شاپور دوم به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید کرده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و آموزه‌های اخلاقی دینی امروزین نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در ایران و در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کس که این موضوع را مطرح کرده بود مانی بود که می‌گفت پیش از آن که به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دوتا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده و ملکوت آسمانی را به او نشان داده‌اند. اکنون اردوی‌راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دست‌کاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی درباره خودش تکرار کرد.

در اردوی‌راج‌نامه آمده که او که به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بی‌آن که هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین مزدایسنه جسم ندارد و به چشم دیده نمی‌شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند.

گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جمله گانته را تکرار می‌کند: «خوشا به حال کسی که خوشی خویشتن را در خوش بخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید». در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده است و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من که چنین زیبا و دل‌کش و خوش‌بو استم که بوی خوشم همه عالم را فراگرفته

است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو استم».

اردوی راج در سفر ملکوتیش جایگاه همشنگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و فره‌وشیهای جمعی از انسانهای از دنیا رفته در آن گرد آمده بودند که همه یک‌سان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا هم‌اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که رنج بی‌پایان بکشند، بل که در همینجا خواهند ماند.

در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می‌درخشیدند و تاجهای درخشان بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به او گفته شد که اینها در عین این که در زندگی‌شان مزدایسن نبوده‌اند، و نه نماز مزدایسنان را خوانده نه گاتهی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده بوده‌اند، و نه ازدواج خواتک‌دس کرده‌اند، ولی کارهای نیک بسیار انجام داده‌اند، و به سبب آن که پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام ارجمند نائل آمده‌اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که همچون ماهتاب می‌درخشیدند. به او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مزدایسن نبوده‌اند و نماز مزدایسنان را نخوانده و گاتهی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به سبب آن که در دنیا نیکوکار بوده‌اند به چنین جایگاه ارجمندی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکو‌کردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهر نشان بر سر داشتند.

سپس او را در مقامهای گوناگون بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به سبب خوش رفتاری با شوهر و حفظ ناموس، و به سبب خوب اداره کردن خانه و فرزندان، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گران‌بها و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به سبب آن که آب را نه آلوده بودند و از درخت و

گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمزدا هستند به‌نیکی رفتار کرده بودند و ارد بهشت شده بودند. او مزداستانی که پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جایگاه‌های گوناگون بهشت دید که در نازِ نعمت بودند. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را ازبر کرده مراسم دینی را طبق رهنمودِ زرتشت رهبری کرده بودند. سپاهیان و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیبِ گرگ و جانورانِ درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به‌موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانورانِ درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، ده‌خدایان و بزرگانِ روستایی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مدرّسان و مربیان، میانجیهای خیراندیشی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد آشتی و همدلی در میان مردم و از میان بردن اختلافات مردم بوده‌اند، ... همه اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنجهای سخت و در آتش سوزنده و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان به آنها نیش می‌زدند و آنها را می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار و کردارِ بد هرکدامشان به شکل یک زن دیوشکلِ بدچهره و مهیب و هولناک که به زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می‌داد و به او چنین می‌گفت:

آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دید کسی فرمانهای خدا را انجام می‌داد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می‌کرد و کارهای نیک انجام می‌داد تو بد می‌کردی؟ آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دید کسی به‌دیگران نیکی می‌کند و او را در خانه‌اش مهمان می‌کند و غریبان و راه‌گذران را به‌خانه‌اش می‌برد و نان می‌خوراند و در پناه می‌گیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد تو در ب‌خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راه‌گذر می‌بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟

اردوی راج جوانکی را در دوزخ دید که از دهائی از سوراخ مقعدش فرو می‌رفت و از

دهانش بیرون می‌آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می‌رفتند و او را می‌گزیدند و نیش می‌زدند. به‌او گفتند که این در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی‌کشیدند، و او در این شکنجه درد می‌کشید. به‌او گفتند که این مرد وقتی زنده بوده یک آدم بی‌گناه را کشته است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می‌کرد و پوستِ سر و روی خودش را با چنگالش برمی‌کند. او مردی بود که وقتی زنده بوده در پشت سر دیگران سخن ناروا می‌ساخته و میان مردم اختلاف می‌افکنده است. مردی را به‌اردوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می‌کرد و به‌میزان می‌زد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه می‌داد. به‌او گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می‌کرده و پیمانانه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به‌مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می‌کرده تا وزنش زیاد شود، و گران‌فروشی می‌کرده است. حاکم ستم‌کاری را دید که در دنیا مردم را به‌ناحق مجازات می‌کرده است و اکنون در میان شعله‌های آتش آویزان بود و مارها و انواع درندگان به‌او حمله می‌کردند و آزار می‌دادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده او را پاره‌پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را دید که بر روی تختِ خاردار که همه‌جایش را خارهای تیز فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می‌رفتند و در این حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده به‌او نیش می‌زدند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به‌نیازمندان بی‌توجهی کرده بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر لبان و زبانش نیش می‌زد. به‌او گفتند که این مرد عادت به‌دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. آدم دشنام‌دهنده و بدزبانی را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهیِ دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوت‌رانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به‌کار ناشایسته زده بود، مرد حریصی که برای گرد آوردن مال از راه حرام کوشش به‌کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابه‌جا کرده بود تا بخشی از آن زمین را ضمیمهٔ زمین خودش

کند، مأمور مالیاتی‌ئی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورزان مقرر کرده بود، مردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد.

داستان اینها را نیز اردوی راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهاشان آویزان بودند و مار و کژدم به تنشان نیش می‌زدند. به او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا به شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده‌تن به زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای پر از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش می‌دادند و او شیون می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنان‌که می‌بینیم، اردوی راج هم به مؤبدان هم به سیاست‌مردان و هم به عموم مردم تلقین می‌کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایسنه پیروی کند، بل که عمل صالح با کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می‌دهد تعیین می‌گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایسن بوده و نه از دین مزدایسنه و از کتاب زرتشت خبر داشته‌اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده‌اند ولی به بهشت رفته‌اند و از نعمتهای بی‌پایان و جاودانی برخوردارند.

مجموعهٔ نیکبها و بدبها - به آن‌سان که در گاتَه بیان شده بوده - را نیز اردوی راج در این کتابچه با زبان خاصی به ایرانیان شناسانده است.

در اردوی راج‌نامه موضوعی به چشم می‌خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایسنه وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مزدایسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت شده‌اند.

معنای این گفته آن‌است که اساس نیکب و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بل که در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و هر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت.

مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدایسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتماً به دوزخ خواهد رفت و در شکنجهٔ جاودانه خواهد

زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز بر باد خواهد رفت. همین جنبه از آموزه‌های زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را پدید آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. این که در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آنچه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آن که اردوی راج با نوشتن این داستانهای دل‌کش آسمانی می‌خواسته به ایرانیان بیاموزاند که آنچه نیک و بد است پندار و گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیشِ مَزَدَایَسَن نباید که میان انسانها به‌خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بل که آنچه مایهٔ تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به‌حیث انسانِ پیرو یک دین یا مذهب، نه به‌خودی‌خود نیک است و نه بد است. بسا مَزَدَایَسَنان که به‌دوِزخ خواهند رفت؛ و بسا غیرِ مَزَدَایَسَنان که به‌بهشت خواهند رفت؛ و منِ اردوی راج این را به‌چشم خودم در جهانِ فره‌وشیها (عالم ارواح) دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان، و بازگرداندن توجه آنها به آموزه‌های زرتشت، بسیار اثرگذار باشد؛ و چنین هم شد.

آذریاد مِهَرِ اسپَند که با اقدام کارآمد بسیار بخردانه‌اش دین ایرانی را به وضعیت پیشنه برگرداند و آثار زیان‌آور اقداماتِ کُرتیر را از میان برد نیز برخی جزوه‌های اخلاقی تدوین کرد تا راه و روشِ درستِ دین‌داری را به ایرانیان بیاموزد. یکی از نوشته‌های او جزوه‌ئی است که اندرنامهٔ آذریاد مِهَرِ اسپَند نام دارد و بخشی از آن برای ما مانده است، و من در اینجا ترجمهٔ گزیده‌هائی از آن را می‌آورم.

گزیده‌ای از اندرنامهٔ آذریاد مِهَرِ اسپَند

کار امروز را به‌فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی.

همیشه بکوش که راست‌کردار و راست‌گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است.

هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتّاً اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته باش که انتقام سبب آزار و رنجش و تباهی می‌شود، و دردی که به‌سبب حسن انتقام به‌قلب خودت وارد می‌کنی درمان‌پذیر نخواهد بود.

هیچ‌گاه خشم خود را با انتقام‌گیری از دشمن فرو مَنشان. یاد بگیر که چه‌گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به‌انتقام می‌زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافی انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در دادگاه و پیش‌گاهِ دادورز (قاضی)، چه شاکی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به‌وجدان آرامش می‌دهد. با آوردن گواه عادل است که انسان از کیفر ناروا می‌رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشایستی در آخرت خواهد داشت.

در خورد و نوشت همیشه حد میانه را مراعات کن که تا عمر دراز یابی. رعایت حد میانه در خورد و نوش تن را سالم نگاه می‌دارد، همچنان که مراعات حد میانه در گفتار روح را سالم نگاه می‌دارد.

به‌جای آن‌که در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روح‌ت را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به‌تعادلِ روحی روانی خودش آزار می‌رساند.

زنتان را از میان خویشان نزدیک خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد. بسیاری از دردسرها و گرفتاریهائی که بندگان خدا دچارش شده‌اند ناشی از آن بوده که دختران را به‌پسران بیگانه داده‌اند یا دختران بیگانه را برای پسرانشان گرفته‌اند. این‌گونه بوده که دودمانها از میان رفته‌اند.^۱

به مسافران راه‌گذر نیکی و کمک کن. به‌یاد داشته باش که خود تو نیز شاید روزی در دیار بیگانه راه‌گذر شوی و چشم‌داشت نیکی دیدن از دیگران داشته باشی.

کسی که بخشندگی می‌کند پاداش هم می‌گیرد، و پاداشی بیش از آنچه که داده است خواهد گرفت.

۱. این عبارتها توصیهٔ اکید به ضرورت پابندی بر رسم خوانک‌دس است و تفسیری روشن نیز از این رسم به‌دست می‌دهد که ازدواج درون‌خاندانی است نه ازدواج با مادر و خواهر و دختر حقیقی.

مهمانت را بر سر سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشین. بهترین جایها آنجا است که نیک‌مردی بنشینند.

وقتی به کسی نیکی کردی با منت‌گذاری دلش را مه‌آزار، و وقتی به یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشایسته از مان میر.

در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دین یزدانی را از یاد مبر. اگر بخت به تو روی آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به تو پشت کرد اندوه به خودت راه مده.

در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر ناملایمات صبور باش.

زندگی را همیشگی مپندار، و همه تلاشت را در راه نیکوکاری به کار گیر.

بقای مرد و نام او در کارهای نیکو است که ماندگار می‌شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می‌گذارد.

بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که همیشه زنده می‌ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدم بدکار ثمره بدی خودش را خودش بدست خودش خواهد چید. برای آن که بتوانی چنین باشی، نیک‌اندیشی را در ذهنت جای بده و همیشه آن را راهنما و الگوی خودت قرار بده.

آیا دیده‌ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟ نیکی کن صرفاً به آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتاً بدکاران نیز نیکی را دوست می‌دارند.

هر چه را بر خودت نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار.

اعتراف به خطاهای خودت در برابر داوران دین دار را دون شأن خودت مشمار؛ زیرا چنین کاری سبب می‌شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه که به تنت تعلق دارد را به تنت بده، و آنچه به روح تعلق دارد را به روح بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روح. هم تنت را شاد کن و هم روح را.

وقتی حق خودت را از کسی می‌گیری در نظر داشته باش که آلوده به گناه نشوی.

به هنگام گرفتن حق خودت با مردم تقلب مکن.

همیشه بکوش که بهترین و شایسته‌ترین کار را انجام دهی.

اگر از کسی خشم‌گین شدی مبادا که به او آزاری برسانی. چهار چیز است که برای انسانها زیور است: یکی شهامت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهامت بدون شجاعت باعث مرگ می‌شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی‌روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانه بی‌اعتقادی است.

نشانه بی‌ایمانی پنج چیز است: یکی آن‌که تظاهر به نیکوکاری می‌کند ولی کردارش در نهان بد است؛ دیگر آن‌که خود را پاک‌دامن نشان می‌دهد ولی مرتکب گناه می‌شود؛ سوم آن‌که مردم را به نیکوکاری دعوت می‌کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آن‌که در رفتار با دیگران نیرنگ می‌کند؛ پنجم آن‌که گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان مه‌آور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری. همیشه به‌یاد داشته باش که تقوا نگهبان زبان است. میوه تن‌فرهنگ و رفتار متمدنانه است. پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمره کارهای این جهانی است. شجاعت باید که همراه با تقوا باشد، تقوا باید که همراه با دانش باشد، دانش باید که همراه با تجربه باشد.

نام نیک برای انسان احترام می‌آورد. خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می‌شود که انسان از چیزی یا کسی در بیم نباشد. هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معین خودش انجام داد تا ثمر درست بدهد.

هر سعادت که در این دنیا نصیب شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر نعمت را در پیش‌گاه ایزدان به‌جا آورده باشی. هر نیکی‌ئی که به دیگران می‌کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که پاداش هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد.

زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردن زمین زنده است. آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی

است؛ به‌سگ آزار مرسان که گناه بزرگی است.^۱

این‌گونه است که توراه خودت به‌سوی بهشت را هموار خواهی کرد. دروازه‌خانه‌ات را بر روی مردم گشوده بگذار و مردمی که از دوردست می‌آیند را در خانه‌ات مهمان کن و به‌آنها نیکی کن. کسی که دروازه‌خانه‌اش را باز نمی‌گذارد و نیکی به‌دیگران نمی‌کند دروازه‌بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروت این است، خوش‌بختی این است، حمایت در برابر فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینان قلبی این است.

وقتی چیزی می‌آموزی آن را با تجربه‌عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می‌داند ولی کم عمل می‌کند مرتکب خطا می‌شود.

کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به‌محک آزمایش نهماده است انسان ناعادل است و آنچه آموخته است سبب بی‌ایمانیش می‌شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند خودش مسخره‌دیگران می‌شود و بدنام می‌گردد.

در مجالسی که مردان دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می‌شود هم بسیار چیزها می‌آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می‌کند.

از دروغ بپرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است.

چون مرتکب خطائی شدی - حتّا - یک لحظه بی‌اعتراف به‌خطا مگذران تا دین مزدپرستان دشمن تو نباشد.

تن انسان فناشدنی است ولی روح انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را بپرور؛ زیرا آنچه ماندگار است روح است نه تن. به‌بهای پرورش تن خویش روح را آزار مده. همیشه به‌یاد داشته باش که زندگی تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روح شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به‌خودت راه مده.

هیچ‌گاه به‌کسی دروغ مگو.

هیچ‌گاه سوگند مخور و به‌کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ.

۱. سگ در سنتهای ایرانی ارج بسیار داشته زیرا بسیار وفادار و بسیار دوست‌داشتنی بوده است.

بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آنچه که بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آنچه که هنوز نه‌آمده است در اندوه مباش.

در اعتماد به شاهان و شاهزادگان احتیاط به‌کار ببر.

خودت را بندهٔ دیگران مکن.

از خشم‌آوران دوری‌گزین، و از زورمندانی که خشم می‌گیرند یا فکر انتقام در سر می‌پرورانند دوری‌گزین.

همیشه و در همه حال به عنایت ایزدان امیدوار باش.

راز خودت را به کسی که زبانش را نگاه نمی‌دارد مگو.

با مردِ بدخلق به سفر مرو.

به سخنان دروغ‌گویان گوش مده.

مشتاق آن مباش که دیگران را به کیفری برسانی.

دوستانت را از میان مردانِ باتجربه و با فرهنگ و باهوش و خوش‌رفتار و باشخصیت و باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه‌اند.

نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن.

از گناه دوری‌گزین تا از بیم و هراس به دور باشی.

یک‌زبان باش تا دیگران به تو اعتماد کنند.

راست‌گویی پیشه کن تا دیگران به تو اعتماد کنند.

فروتن باش تا دوستانت بسیار شوند.

هیچ‌گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به دیگران

نیکوکاری بیاموزی.

گشاده‌دست و سخاوتمند باش که سخاوت کلید بهشت است.

به یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می‌نشیند،

ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است.

فرزندت را از خردسالی به دبستان بفرست، زیرا آنچه او در کودکی می‌آموزد همچون

نقشِ نازدودنی در ذهنش خواهد ماند.

امیر حسین خُنجی www.irantarikh.com